

مجله موسیقی

سال اول

آبان ماه ۱۳۱۸

شماره هشتم



لزوم موسیقی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آنچه لازمه زندگانی ما محسوب می شود دلیل برای لزوم خود لازم ندارد. گمان نمی بریم بین طبقاتی که توانگرند یا طبقاتی که بضاعت آنها کم است یا در بین آنهایی که در تکاپوی تهیه بضاعتی هستند فقر و غنا تأثیری در عدم لزوم صنعت برای آنها داشته باشد. بلکه اشخاص خسته و دردمند خیلی بیشتر از دیگران در پی شنیدن صدا های دلنواز و شورانگیز می گردند.

کیست که خود را در طلب این لازمه زندگانی مجبور نمی بیند؟ می توانیم بگوئیم: همه کس خود را مجبور می بیند. زیرا سلامتی و بقای جسم انسان مربوط به غذا است و سلامتی روح او با غذای روحانی ربط دارد و چنانکه گفتیم

مربوط به فقر و غنا نیست . با کمال یقین می توان گفت که مردمان فقیر و مبتلایان به تآلمات بیشتر باین غذای معمول احتیاج دارند .



پل والرئ شاعر معروف معاصر فرانسه می گوید :

« آدم نسبتاً متمول ممکن است دارای ذوق و اطلاع بوده چیزهای قابل تحسین را بداند که باید تحسین کرد؛ و با وجود این احتیاج شدیدی نسبت به شعر یا صنعت نداشته باشد... این آدم در سختی های زندگانی بدون این وسیله صنعتی خود را نجات می دهد. و می بینیم که زندگانی او بدون این قبیل احتیاجات مرتب و بر طبق دلخواه او است، سختی ها را با قدرتی که دارد دفع می کند. ذوق او مزه صنعت را می چشد ولی با صنعت زندگی نمی کند. این غذای مخصوص که شعر باشد غذای لازم و آبی او قرار نگرفته است. »

در عالم صدا، ما این غذا را موسیقی عنوان می دهیم . برای پاره از مردم صنعت یکنوع مشغولیتی است که یکی دو ساعت وقت خود را با آن می گذرانند همچنین يك قسم تجمل معنوی محسوب می شود که بهیچوجه برای آنها ضروری نیست . در صورتی که برای دیگران بعکس است .

باز والرئ می گوید :

« ... وقتی که احساسات ما بوسیله هنر های زیبا تحریک می شود این تحریک حس ، ما را در مقابل چیزهای لغو و منحوس زندگانی قوه مقاومت می دهد »

« مقاومت در جلوی چیز های لغو و نحس زندگی » ...

در این جمله مختصر است موضوعی که می توان آن را در این مورد

بسط داد .

بدیهی است که با داشتن روح شاد و قوی ممکن است فکر را شاد و قوی کرد. انسان خسته و درمانده فکرهایش از خستگی و درماندگی حکایت می کند. همانطور که حرف های نامربوط اشخاص و نارواهای زندگانی ما را کسالت می بخشد و حرفهای هموار و ملایم بعکس ما را دلخوش می دارد، آهنگهای جذاب و دلنواز هم در فکر و ساختمان وجود ما اثراتی دارند.



این چیزها را باید یادآوری کرد و آنها را در نظر داشت. ما که همه چیز را فرا می گیریم و می خواهیم به کنه فهم مسائل برسیم؛ از فرا گرفتن آنچه که مربوط به لوازم زندگانی ما است مسلم است که نباید گریزان باشیم. ولی بعکس در باره فهم بعضی مردم این عبارت نیچه بخوبی معنی می بخشد:

« مردم خودشان را با هر چیز خسته می کنند مگر با تفهم و تفکر »

اما همین که انسان گوش خود را بطرف موسیقی می کشاید و این هنر ترمیم کننده را با آلام خود موازنه می کند می بیند که: موسیقی نسبت به همه صنایع ظریفه صنعتی است که با دقیق ترین تأثیرات و احساسات ارتباط پیدا می کند. این صنعت با شدت غیر قابل تطبیق، ما را از این شعله اشعاف و مسرت که انسان را نیم مست می سازد نصیب می دهد، ما را تهییج می کند، بکار خود وا می دارد، بما قوت و اراده می دهد.

می گویند موسیقی يك شعر طنین انداز می باشد که در آن تصورات نامحدودند، موسیقی به تنهایی قابل این است که برای انسان، آنچه را که می خواسته است بشنود، ادا کند، موسیقی همه چیز را می فهماند، به همه سئوالات ما جواب می دهد.

موسیقی يك موهبت باشکوه، يك تکیه گاه اطمینان بخش از طرف خوشبختی است و باید آن را در مواقع گیر و دارهای فکری و زحمات و مشقات زندگانی و هجوم

احساسات و تأثرات خود به کمک بطلبیم .

زندگانی گذرنده از ما تقاضا دارد که او را پیرستیم ، با وجود همه چیز های پوچ و منحوس که در بر دارد باو از طرف خود اطمینانی نشان بدهیم . در این موقع است که موسیقی زندگانی را در واقع برای ما تعریف می کند زیرا که این صنعت با احساسات ما سخن می راند و حتی اشخاص کم هوش و کم حس را بطرف خود می کشد . می گویند بعضی اشخاص جد دارند و کنجکاوند که همه چیز را فهمیده و همه جا دست یافته و باین وسیله برای خودشان عوالم مسرت بخش تهیه کرده باشند . اما اشخاص حساس و با هوش : (عصبانیها که طعمه لطیف و گوارای تألمات زندگانی بشری محسوس می شوند) آنها خودشان با زحمت کم قابل این هستند که صاف ترین و لطیف ترین این نوع لذت را بهره خود سازند . صدماتی که در هر آن گریبان گیر آنها می شود ، نا همواریهائی که نه پول و نه فکر هیچ چیز آنرا نمی تواند هموار بدارد ، کدام تسلی دهنده را بجز موسیقی با آنها معرفی خواهد کرد .



در این مورد احتیاج عامی بینم که هنروران بمراتب نسبت به هنر خودشان احتیاجشان بیشتر است و بواسطه همین احتیاج است که می شود گفت هنروران آثار هنریشانرا اول برای رفع تشنگی های درونی خود بوجود آورده اند .

اگر تریستان برنارد (پیس نویس معروف فرانسوی) را بیاد بیاوریم او با کنجاوی شیرین خود باین اصل دقیق پی برده است و می گوید :

« خواننده خیلی به ندرت همان استفاده را می کند که نویسنده از نوشته

خود کرده است »

در واقع برای عموم نیست که هنروران آن قدر زحمت بخود راه می دهند .

بلکه مثل این است که سر گل لذت را خودشان برده و ته مانده اش را به عموم می دهند .

گفتار این نویسندگان در مورد ادبیات البته در باره موسیقی هم صدق پیدا می کند.

موسیقی که زبان عمومی است و در آن فکر انسان به جر و بحث های فکری بر نمی خورد و با آن احساسات انسانی آزادانه پرواز خود را ادامه می دهد؛ می توان گفت از بسیاری چیزهای خواندنی هم مفیدتر واقع شده ؛ و اگر ما را در مقابل يك رمان شیرین یا شعر دلچسب و از طرف دیگر در مقابل يك ارکستر لذت بخش نگاه دارند، اول متوجه ارکستر می شویم و بهمین دلیل است که موسیقی بسایر صنایع البته برتری دارد ...

